

جهانی شدن، فرانوگرایی و تحول در مفهوم توسعه‌ی سیاسی

محسن عبدالهی *

استادیار دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه لرستان

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۶/۱۱/۱۱ - تاریخ تصویب: ۱۳۸۷/۳/۱)

چکیده:

جهانی شدن، فراتر از یک اصطلاح، فرایندی است که در آن توسعه‌ی دانش و فناوری‌های تولیدی و اطلاعاتی بسیاری از مفاهیم و پدیده‌های زندگی را متحول نموده و با برداشتی متفاوت رو به رو ساخته است. روابط همواره دستخوش تغییر قدرت دوباره دگرگون شده و به گونه‌ای متفاوت شکل گرفته‌اند، سطوح و ابعاد توسعه هم دچار تداخل و تلفیق بسیار شده است. در جهانی شدن مفاهیم و الگوهای توسعه متفاوت، یا حتی متعارض با مفاهیم و الگوهای ارائه شده در قالب نوگرایی می‌باشد و در نتیجه در بسیاری از موارد الگوهای مطرح توسعه‌ی سیاسی قابل اتکا و استناد نخواهند بود و نگرش تقلیل‌گرایانه‌ی عصر نوگرایی نسبت به توسعه و بسیاری دیگر از مسائل اجتماعی و سیاسی دیگر قادر نخواهد بود واقعیات موجود را به شکل دقیق مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. بر این اساس الگویی از توسعه ایجاد می‌شود که هم محیطی و هم سیاسی-اجتماعی است و در دو سطح داخلی و خارجی برنامه دارد، یک موقعیت جدید است و مسائلی چون تنوع و مرکزیت ارزش‌های انسانی، توسعه‌ی توانمندی‌های بشری، نقش کلیدی توسعه و کاربرد دانش، تعامل جنبه‌های خارجی و داخلی، نگرش همه‌جانبه به توسعه در ابعاد فردی، جمعی، کمی و کیفی (رهیافت توسعه‌ی پایدار)، پرهیز از تقلیل‌گرایی، مخالفت با تعمیم الگویی خاص به همه‌ی جوامع، کنار رفتن تکتازی دولت در اجرای برنامه‌های توسعه و افزایش ملاحظات اقتصادی و تجاری را در بر می‌گیرد. روش‌شناسی فرانوگرایی در این فرایند، تأثیری شگرف از خود نشان می‌دهد.

واژگان کلیدی:

جهانی شدن، فرانوگرایی، توسعه‌ی سیاسی، رهیافت توسعه‌ی پایدار

مقدمه

جهانی شدن امروزه بیش از یک اصطلاح تلقی شده و خود به یک موضوع مهم تبدیل شده، به نحوی که در بسیاری دیگر از حوزه‌ها و پدیده‌های مرتبط با مطالعات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، حقوقی، نظامی، امنیتی و جز اینها تأثیر گذارده و آنها را با برداشتی متفاوت از گذشته رو به رو ساخته است. توسعه‌ی سیاسی، نیز از چنین مساله‌ای فارغ نبوده و در سایه‌ی جهانی شدن از نگرش نوینی برخوردار شده است که منشا گرفته از تأثیر جهانی شدن به واسطه‌ی توسعه‌ی دانش، فناوری‌های تولید و گسترش ارتباطات و روند مبادله‌ی اطلاعات در سطوح و ابعاد مختلف جوامع می‌باشد. بر این اساس، معیارهای آن دچار تحول و تغییر شده‌اند، به شکلی که دیگر نمی‌توان، چه از لحاظ تئوریک و چه از لحاظ عملی، همانند گذشته و به شیوه‌ی بعد از جنگ دوم جهانی و دوران جنگ سرد و در نهایت تا دهه‌ی ۹۰ قرن گذشته به این موضوع نگریست و با ورود به هزاره‌ی سوم میلادی، همانند بسیاری دیگر از مباحث و پدیده‌های در حال تحول، نوع نگاه به معیارها و عوامل و ابعاد مرتبط با توسعه دستخوش نوسان، و به تعبیری تغییر پارادایمی، شده است. سطوح و ابعاد توسعه هم دچار تداخل و تلفیق بسیار شده و در بسیاری از موارد الگوهای توسعه‌ی سیاسی که تاکنون الزام‌آور تلقی می‌شده‌اند دیگر به منزله‌ی راه‌حل‌های توسعه‌ی سیاسی قابل اتکا و استناد نخواهند بود و نگرش تقلیل‌گرایانه‌ی عصر نوگرایی نسبت به توسعه‌ی سیاسی و دیگر مسائل اجتماعی و سیاسی قادر نخواهد بود واقعیات موجود را به شکل دقیق مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. بدیهی است که جوامع گوناگون به یک میزان از روند جهانی شدن تأثیر نمی‌گیرند و واکنش متفاوت به روند مزبور خواهند داشت. فرانواگرایی (Post-Modernism) روش‌شناسی منتخب در فرایند جهانی شدن است و اغلب دیدگاه‌ها و نظریه‌های مرتبط با فرایند مزبور به نوعی از منطق فرانواگرایی برخوردار هستند. گرچه آنها مانند نظریه‌های ساخته شده در چهارچوب نوگرایی (Modernism) هستند ولی نوع نگاه به مسائل بسیار متفاوت است و این نشان دهنده‌ی بحران در نظریه پردازی پیرامون توسعه تلقی می‌شود:

از دلایل بروز بحران اخیر در علوم اجتماعی به هم خوردن کارکردهای توجیهی و معیاری در علوم اجتماعی است، اختلال کارکردی موجب گردیده است که بسیاری از نظریه‌های قدیمی مبنای توجیهی و معیاری خود را از دست بدهند و از لحاظ معرفتی مورد تردید جدی قرار بگیرند. (رک: معینی علمداری، ۱۳۷۸). در ترجمه‌ی اثر نیراچاندوک تحت عنوان "جامعه‌ی مدنی و دولت" اصطلاح پسانوین‌گرایی معادل پست مدرنیسم قرار داده شده است، وی پیرامون روش‌شناسی پست مدرنیسم می‌گوید پسانوین‌گرایی با تمرکز بخشیدن به تردیدها و شک‌گرایی که در جهان علوم اجتماعی حاکم شده، آنچه را می‌دانیم، و چگونگی دانستن ما را

و نیز روش هایی را که در تولید و بازشناختن دانش اختیار می شود به صورت معضلی مطرح می کند، در واقع از خود می پرسد که آیا اصلاً دانش «راستین» امکان پذیر است. در نتیجه ارزش ها و ترتیب های هسته ای جامعه ی نوین و کل سنت روشنگری را زیر سوال می برد. (چاندوک، ۲۶۶، ۱۳۷۷) مطالعات انجام شده حاکی است نگاه مدرنیته نسبت به توسعه ی سیاسی نمی تواند واقعیات موجود را به شکل دقیق مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. بر این اساس، مفهوم جدید از توسعه ی سیاسی در تضاد و تعارض با الگوها و مفاهیمی است که در چهارچوب مدرنیته مطرح شده اند، در چنین وضعیتی الگوها و معیارهای توسعه به صورت جدی متحول شده است. جهانی شدن به واسطه ی تغییر در چگونگی توزیع و روابط عناصر و عوامل قدرت سیاسی مدیریت توسعه ی سیاسی را دچار تغییر و دگرگونی کرده است.

الف - جهانی شدن

جهانی شدن محوری ترین واژه ای است که در این مقاله به کار می رود. برخی معتقد هستند که جهانی شدن به هیچ وجه یک مفهوم جدید نیست، بلکه قبل از جنگ جهانی اول وجود داشته و به بحث وابستگی متقابل (Inter-Dependence) در آن مقطع برمی گردد که در فاصله ی بین دو جنگ جهانی این وابستگی متقابل به طور موقت با رکود مواجه شد و با اتمام جنگ دوباره رونق گرفت. عده ای هم براین عقیده اند که جهانی شدن به توسعه ی فناوری، ارتباطات و حمل و نقل مربوط است و گسترش نظام اقتصادی سرمایه داری در سراسر جهان از دیگر مشخصه های آن است (John & et.al., 2000, 1-2). همراهی این مفهوم با گسترش اقتصاد بازار، ظهور قدرت های اقتصادی جدید در عرصه ی روابط بین الملل، گسترش فناوری ارتباطات و حمل و نقل و ظهور پارادایم جدید در عرصه ی مطالعات اجتماعی هر یک مباحثی هستند که به هیچ وجه قابل اغماض نخواهند بود. جان دانینگ در این باره می گوید سه اتفاق زیر در میزان نقش حکومت های ملی در عرصه ی تصمیم های داخلی و تصمیم های اقتصادی بین المللی آنها اثر گذاشته است:

- ۱- تولد اقتصاد بازار به عنوان نظام مسلط اجتماعی - نهادی (Socio-Institutional System) تخصیص منابع در اروپای مرکزی، شرقی و چین.
- ۲- ظهور قدرت های اقتصادی - صنعتی جدید به عنوان بازیگران اقتصاد جهانی.
- ۳- جهانی شدن تولید و بازار (Dunning, 1995, 70).

در این میان، تأثیر بین المللی کردن اقتصاد "بر قدرت" دولت های ملی از طریق فرایند دموکراسی اجتماعی اهمیت بیشتری دارد. اجماع اندیشمندان این است که سرمایه بیش از پیش از دولت - ملت (Nation-State) جدا شده و بیش از هر مقطع تاریخی از هویت ملی جدا

می‌باشد (Donahue&Nye, 2001, 212). چارلز لینبلام در قالب فرامردن به این موضوع نگرسته و معتقد است که هم بازار و هم دموکراسی نظام‌های کنترل خصوصی بر تصمیم‌گیری‌های عمومی هستند، هردوی آنها بستگی به ترجیحات مشخصی دارند که بازیگران برخوردارند، پلی‌آرشی‌ها نظام‌های سیاسی شبیه بازار هستند، می‌توان گفت از بسیاری جهات سیاست در نظام‌های دموکراتیک به بازار شباهت دارد (Upchurch, 1999, 24). از دیدگاهی دیگر، جهانی شدن رشد شتاب یافته‌ی فعالیت‌های اقتصادی که ابعاد سیاسی می‌یابد و مرزهای ملی و منطقه‌ای را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد تعریف می‌گردد. این فرایند مسائل داخل مرزهای کشورها از خدمات و کالاها تا حقوق، مالکیت، تجارت و سرمایه‌گذاری و غیره را تحت تاثیر قرار می‌دهد. (Hurrell&Wood, 1999, 33-35) با این وجود برخی از نویسندگان ترجمه‌ی "Globalization" به "جهانی شدن" را دقیق نمی‌دانند و اصطلاحات دیگری چون جهان‌گرایی، جهانی‌سازی، جهان‌گستری و غیره را معادل آن قرار می‌دهند:

هر چند که جهان‌گستری در زمینه‌های عملی، مانند کالاهای مصرفی، خدمات مالی، و ایجاد ارزش‌ها تا اندازه‌ی زیادی عملکرد همگون‌سازی داشته است. این همگونی‌ها، آدمی را ظاهراً به نوعی واحد تبدیل می‌کرده است، اما هر انسانی یکتا است، افزون بر اینها، جهان‌گستری طرحی نیست که دسته یا دولت خاصی برای تحمیل اراده و دیدگاه‌هایش بر دیگران آن را دست‌آموز خود کرده باشد (رجایی، ۲۰۰۴ و ۱۳۸۰).

الوین تافلر، جهانی شدن را یکی از امواج نوسازی می‌داند و می‌گوید موج اخیر مدرنیزاسیون که با عنوان جهانی شدن همراه گشته است از حیث محتوایی دربرگیرنده‌ی معضلی است که بالاجبار نوعی از ناامنی و بی‌ثباتی را به دنبال خواهد داشت. مهم‌ترین تعبیر برای انتقال این معنا تفسیر جهانی شدن به «جهانی کردن یک محله» (Globalization the Local) و یا «محلی کردن جهان» (Localizing the Globe) می‌باشد، که در هر حال مدرنیزاسیون نتیجه‌ای جز تنش‌زایی به دنبال نخواهد داشت. واقع امر آن است که ما در جهانی زندگی می‌کنیم که در حال آزمودن یک انتقال پارادایمی است. کلیه‌ی نهادها و مبانی رفتاری ما بواسطه‌ی تحولات و تغییراتی که درحوزه‌ی فرهنگ، فناوری و علم به وقوع پیوسته دستخوش تغییر شده‌اند (افتخاری و دیگران، ۲۶۱، ۱۳۸۰). تعاریف مختلف از جهانی شدن در چهار گروه قرار می‌گیرد:

- ۱- تعریف جهانی شدن با تاکید بر روابط قدرت.
- ۲- تعریف جهانی شدن با تاکید بر توسعه‌ی فناوری.
- ۳- تعریف جهانی شدن با تاکید بر مفهوم رقابت و سیاست‌های میان کشورها.
- ۴- تعریف جهانی شدن با تاکید بر مبادله‌ی اطلاعات و فناوری‌های مرتبط.

در دیدگاه اول، با توجه به روند گسترش کالاها و خدمات، مبادلات و سرمایه و تاثیر آن در تغییر نظم موانع، خصوصی سازی و انتخاب های سیاسی نظم جدیدی ایجاد می شود که بر اساس قدرت در عرصه ی جهانی هر بازیگری سعی می کند دیگری یا دیگران را وادار به تبعیت از خود در اقتصاد جهانی نماید. در این روند قدرت حرف اول را می زند و میزان و معیار سنجش و نوع نظم جایگزین شده می باشد. در دیدگاه دوم جهانی شدن روندی است که اولین جنبه ی آن توسعه ی فناوری و تاثیر آن بر امکان های فعالیت اقتصادی جهانی تلقی می شود، به گونه ای که با کاربرد فناوری شرکت ها می توانند تولید را در سطح جهانی سازمان دهند و با استفاده از وسایل ارتباطی و تکنیک های انعطاف پذیر برای تولید اقدام کنند، این مساله را چارلز اومان (Charles Oman) محلی کردن جهان (Global Localization) می نامد. بعد دیگر این تعریف روند فزاینده ی شرکت های چند ملیتی است به این معنی که آنها در چندین منطقه یا ناحیه از اقتصاد جهانی حضور دارند. دیدگاه سوم بر مفهوم رقابت در عرصه ی سیاست گذاری میان کشورها مبتنی می باشد به گونه ای که در نظامی که با ۵۱ عضو پای به عرصه ی وجود نهاده هم اکنون ۱۹۳ دولت در حاکمیت سهیم می باشند و همین تعدد دول سبب پیچیده شدن مساله شده است، از طرفی کنترل سیاست ها و سیاست گذاری در سطح محلی را کاهش و از طرف دیگر در سطح منطقه ای و بین المللی افزایش می دهد و به موازات دولت ها، بازیگران جدیدی ظاهر می شود که در صحنه ی سیاست جهانی اثرگذار هستند. در این تعریف، جهانی شدن عرصه ای است که در آن سیاست گذاری به خاطر تغییر کنترل سیاسی ناشی از ظهور بازیگران جدید و تعدد بازیگران اعم از دولت ها و غیره با نوعی پیچیدگی رو به رو می شود. دیدگاه آخر، توجه خود را معطوف به مبادله ی اطلاعات و فناوری های مرتبط با آن می نماید، اینترنت و فناوری های وابسته به آن یک انقلاب در تجارب ایجاد کرده اند، انقلابی که از طریق شکستن هزینه های مبادله، افزایش دادن قدرت خرید، حراج کالاها با قیمت های پایین و نشان دادن کارایی های بازار در تجارت جهانی مشخص می شود. بر این اساس، امروزه اطلاعات در حال جایگزین شدن به جای حاکمیت به عنوان منبع قدرت حکومت می باشد (Hurrel&woods, Ibid, 10-24). جهانی شدن بخشی از تعدیل های ساختاری است که به دنبال تکامل گروه مرتبط به یکدیگری از فناوری های اطلاعاتی جدید که به عنوان فناوری های اطلاعاتی و ارتباطاتی ایجاد می شوند. داگلاس کلنر می گوید جهانی شدن برای متون مختلف، مردم مختلف و اهداف مختلف کاربرد دارد و در نتیجه تعیین جنبه ی مساله برانگیز و مبهم جهانی شدن، کاربرد واژه و آثار آن را با مشکل روبه رو می کند، جهانی شدن نقطه ی اتصال نوگرایی با فرانوگرایی است، هم به تداوم گذشته نظر دارد و هم به نوآوری علاقه مند می باشد و به خاطر چهارچوب خاص خود به آینده هم توجه می کند و در مجموع پدیده ای چند بعدی

است و سطوح مختلفی را در برمی گیرد (Axtmann, 1998, 23-24). در نهایت می توان جهانی شدن را این گونه تعریف کرد:

فرایندی که به واسطه ی توسعه ی دانش و فناوری های تولید و تسریع روند مبادله ی اطلاعات و فناوری های مرتبط با آن تحولی نوین در عرصه ی رقابت های تجاری، فنی، سیاسی و علمی میان بازیگران قدیمی و نوظهور نظام بین الملل ایجاد شده به گونه ای که روابط قدرت در سطوح خارجی و داخلی را با نوسان شدید رو به روستاخته است.

ب: توسعه ی سیاسی

توسعه ی سیاسی مانند بسیاری دیگر از مفاهیم در حوزه ی علوم سیاسی و اجتماعی دارای برداشت ها و تعاریف گوناگون می باشد و هر یک از دانشمندان و مکاتب با تاکید بر مساله ای آن را تعریف نموده اند. اولاً، اغلب تعاریف توسعه ی سیاسی در قالب مدرنیته می باشند. ثانیاً، توسعه ی سیاسی در بسیاری از موارد با مفاهیمی چون رشد سیاسی، نوسازی سیاسی، دگرگونی سیاسی، تغییر سیاسی و تحول علیرغم تفاوت های آنها از یکدیگر، مترادف گرفته می شود و ثالثاً، مفهوم مزبور همانند سایر مفاهیم در حوزه ی علوم سیاسی و اجتماعی وقتی که در قالب فرامدرن و چهارچوب جهانی شدن قرار می گیرد به گونه ای متفاوت از آنچه که در گذشته بوده معنا می یابد. ساموئل هانتینگتون میان تعریف نوسازی سیاسی دایر بر پیش در جهت گذار از یک جامعه ی سیاسی سنتی به جامعه ی نوین و تعریف نوسازی سیاسی به عنوان جنبه های سیاسی و پیامدهای سیاسی نوسازی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی تفاوتی بنیادی قایل می شود (هانتینگتون، ۱۳۷۰، ۵۷) «آلموند و جیمز کلمن» توسعه ی سیاسی را فرایندی می دانند که به موجب آن نظام های سنتی غیرغربی ویژگی های جوامع توسعه یافته تر را پیدا می کنند. کارل دوپیچ توسعه ی سیاسی را فرایندی می داند که به موجب آن اعتقادات و وابستگی های سنتی در زمینه های سیاسی، روانی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی دچار دگرگونی شده و توده ی مردم را برای قبول الگوهای رفتاری جدید آماده می کند. بدین ترتیب مقوله ی توسعه ی سیاسی جدا از مسائل اجتماعی نیست (قوام، ۱۹، ۱۳۸۰). سرژ لاتوشه معتقد است خودی کردن دید دیگری، لزوم اتخاذ یک استراتژی توسعه را بر جوامع غیرغربی تحمیل می کند، این یک نوع غربی سازی با برنامه است و بسیار زودتر از آنچه که واژه ی «توسعه» مد روز شود، آغاز شده و سابقه ی آن به اوائل عصر ایدئولوژی پیشرفت و نهضت روشنگری باز می گردد، این کار نوسازی هم نامیده می شود (لاتوشه، ۱۳۷۹، ۹۹). لوسین پای نیز ضمن تاکید بر این مطلب که توسعه ی سیاسی معانی مختلفی می تواند داشته باشد به مستلزمات سیاسی توسعه ی اقتصادی، سیاست نمونه ی جوامع سنتی، نوگرایی سیاسی، عملکرد ملت - کشور، توسعه ی

اقتصادی - اداری، بسیج عمومی و مشارکت، استقرار دموکراسی، تغییر و تحول منظم و باثبات، بسیج و قدرت و یکی از جنبه‌های پویای چند بعدی تغییر اجتماعی اشاره کرده است (سیف زاده، ۶۸، ۱۳۶۸) آلوین.ی.سو در کتاب تغییر اجتماعی و توسعه سه پارادایم عمده در ادبیات توسعه را نام می‌برد که عبارتند از مکتب نوسازی، مکتب وابستگی و مکتب نظام جهانی، وی بر خلاف کوهن معتقد به رشد انباشتی علم بوده و استدلال می‌کند که علم توسعه به عنوان یکی از رشته‌های فرعی علوم اجتماعی به شکل انباشتی رشد کرده و هیچکدام از پارادایم‌های اولیه از بین نرفته‌اند. به همین دلیل معتقد است پارادایم مدرنیزاسیون همچنان به پویایی خود ادامه داده و پارادایم وابستگی جایگزین آن نشده است. در نهایت، به نوعی همزیستی میان پارادایم‌ها تاکید و بیان می‌دارد که هر یک از پارادایم‌ها با انتقاداتی که به دیگری وارد ساخته زمینه ی کمال و توسعه آنرا فراهم نموده است. والرشترین نیز معتقد به ظهور نظام جهانی سرمایه‌داری از اوایل قرن شانزدهم میلادی می‌باشد. (سو، ۱۱-۱۵، ۱۳۷۸) هارتموت الزنسه‌اوس که کشورهای توسعه یافته را کشورهای شمال و کشورهای توسعه نیافته را کشورهای جنوب می‌داند معتقد است منظور از توسعه پرداختن به رابطه ی شمال با جنوب است، او توسعه‌یافتگی را به مسائلی چون رشد اقتصادی و مبادله در بازارها رشد صنعتی، ایجاد ساختار جدید اجتماعی و ملت‌سازی، شکل‌گیری نهادهای بوروکراتیک، سرمایه‌گذاری خارجی و انتقال فناوری مناسب مرتبط. (Elsenhaus, 1991, Chapter I).

برخی با اشاره به مفهوم کشورهای فقیر و کشورهای ثروتمند و بر خلاف نظریه‌های کلاسیک توسعه، که با نوعی خوش‌بینی معتقد به از بین رفتن فاصله بین فقیر و غنی در آینده روابط کشورها می‌باشند، معتقد به افزایش این شکاف و فاصله هستند و در این راستا به آثار و ارقام مربوط به فاصله درآمد سرانه ی مردم کشورهای فقیر و کشورهای ثروتمند بعد از جنگ جهانی دوم استناد می‌کنند (Seligson & Passe-Smith, 1998, 3-4). توسعه در گذشته با این مفهوم مطابقت داشت که تولید ناخالص ملی بالا یک متغیر مستقل اساسی در فرایند توسعه یافتگی می‌باشد و تمامی جوامع آن را به عنوان تنها راه علاج توسعه نیافتگی خود تلقی می‌کردند، در این فرایند توسعه در شرایطی خطی، قابل پیش‌بینی و مدیریت‌پذیر بود و در سطح بین‌المللی توسط سازمان‌هایی زمینه ی نهایی آن فراهم می‌شد که با فعالیت‌های در راستای انتقال دانش و فناوری از غرب، انباشت سرمایه و اعمال مدیریت اقتصادی توسط حکومت‌ها ارتباط تنگاتنگ می‌یافت. این طرز تلقی از توسعه ویژگی‌های زیر را داشت: اولاً، در چهارچوب نظم سیاسی بعد از جنگ جهانی دوم که در اصطلاح جنگ سرد نامیده می‌شد معنی می‌یافت و با پایان دوره ی مزبور به انتها رسید. ثانیاً، در سطح اجتماعی و فرهنگی تضادهای بسیاری را برای جوامع مزبور فراهم می‌ساخت. ثالثاً، در این نگرش توسعه رابطه ی الزامی و بسیار قوی با

پیشرفت علمی و نوآوری در صنعت یافته بود. رابعاً، تصور شمال - جنوب که نشان‌گر کشورهای ثروتمند و کشورهای فقیر بود در رهیافت‌های نهادی از توسعه و اذهان عمومی به گونه‌ای شکل گرفته که هر کجا آمارها سطح بالای ثروت فردی را نشان دهند فقر ریشه‌کن می‌شود و هر کجا سطح پایین ثروت به چشم بخورد فقر و توسعه نیافتگی ریشه کن نشده است همچنان ادامه دارد. در این دسته از دیدگاه‌ها بین فقر و توسعه نیافتگی از یک طرف و ثروت و توسعه‌یافتگی از طرف دیگر ارتباط وجود دارد. در این فرایند توسعه، اغلب یک رشد اقتصادی منظور است، اما در حال حاضر توسعه چیزی بیش از یک رشد اقتصادی تلقی می‌شود و عبارت از افزایش دادن حق مردم در انتخاب نوع زندگی مطلوب خود می‌باشد و در عین حال رشد اقتصادی ضرورت وجودی دارد و ابزار است اما هرگز هدف‌نهایی شمرده نمی‌شود، اختلاف بین توسعه در حال حاضر با توسعه در گذشته نه یک دعوی لفظی است و نه یک تغییر فلسفی منتج از ضعف تلاش‌های گذشته برای نیل به توسعه، بلکه عبارت از تغییر معیارهای توسعه در رسیدن به فرایند توسعه یافتگی می‌باشد که از تغییر پارادایم توسعه، شتاب گرفتن پیشرفت فناوری، اجتناب‌ناپذیری جهانی شدن و پیامدهای محیطی نشأت می‌گیرد. الگوی جدید توسعه هم محیطی و هم اجتماعی - سیاسی است و در دو سطح داخلی و جهانی قابل بحث می‌باشد و یک موقعیت جدید است، در آن هم تمایل و هم تقاضا برای مصرف کاهش می‌یابد و در نتیجه در خوشبختی انسان، خوب بودن و توانایی وی تنها تابعی از میزان مصرف و امور مادی تصور نمی‌شود (Matsushita, 2001, 258-288). لازم به ذکر است که قرن بیستم مقطع رشد و توسعه‌ی سریع اقتصادی بوده است، اقتصاد جهانی بین سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۹۸ پنج برابر رشد داشته است یعنی از ۵ تریلیون دلار در سال ۱۹۵۰ به حدود ۲۹ تریلیون دلار در سال ۱۹۹۸ و جمعیت جهانی در پایان قرن نسبت به آغاز قرن ۴ برابر افزایش یافته است و به عبارت دقیق‌تر از ۱/۶ میلیون نفر به ۶ میلیون نفر افزایش یافته است که در حدود ۶۰ درصد یعنی ۳/۶ میلیون نفر آن در قاره آسیا زندگی می‌کند و گرچه شکاف بین کشورهای توسعه یافته و کشورهای در حال توسعه روند فزاینده‌ای داشته است ولی این رشد اقتصادی استفاده سریع از منابع طبیعی و انرژی، گردش اقتصادها به سوی تبلیغ بیشتر کالاها، مصرف و تولید انبوه را به دنبال داشته است (Ibid, 10-11). در تعریف جدید از توسعه باید به چهار ویژگی جهانی شدن به قرار زیر توجه کرد:

الف - جهانی شدن فرایند بی‌قدرت کردن است (Disempowering Process)،

ب - در این فرایند قدرت خود مختار حکومت‌های ملی کاهش می‌یابد،

ج - مسئولیت‌پذیری ویژگی حیات بخش سیاست دموکراتیک می‌باشد،

د - روابط اجتماعی در قالب خویشاوندی و جامعه‌ی مدنی شکسته می‌شود (Ibid, 262).

بزانسن (Bezanson) می‌نویسد به طور مبنایی مفهوم توسعه را به معنای تغییر گسترده ی چهارچوب‌های بین‌المللی تحت تاثیر روند جاری جهانی شدن لحاظ می‌کنیم، ولی در مفهوم جدید توسعه ارزش‌های معین منطقه ای که ظرفیت بهره‌وری از محیط را تعیین می‌کنند مورد توجه قرار می‌گیرد. پاریک (parikh) تمامی الگوهای فعلی توسعه را غیرقابل حمایت از نظر جنبه‌های بوم شناختی، اجتماعی و حتی سیاسی می‌داند و سعی دارد الگوی متفاوتی از توسعه ارائه دهد و هیرونو (Hirono) با معرفی مناطقی که توسعه ی اقتصادی و همگرایی در آنها طی دهه ی ۱۹۸۰ با ناکامی مواجه شده است، به خصوص در زمینه ی توزیع عادلانه ی درآمد، فقرزدایی و حمایت‌های محیطی به ضرورت توسعه و رشد اقتصادی هم زمان با عدالت اجتماعی، توسعه ی پایدار و مدیریت جدید حکومتی مناسب (Good Governance) اشاره می‌کند (Ibid, 21-23). لامونت هامپل (Lamont Hampel) بر اساس یک شعار مهم در قالب جهانی شدن که می‌گوید "جهانی فکر کن، محلی عمل نما" معتقد است مردم، نهادهای سیاسی، رژیم‌ها و سازمان‌های غیرحکومتی در کلیه ی سطوح سیاست‌گذاری، چه خصوصی و چه عمومی، همه با یکدیگر مسئول امور حکومتی به شکل جهانی می‌باشند، وی اذعان می‌دارد مسائل زیست محیطی تهدیدی نسبت به امنیت بین‌المللی و توسعه می‌باشد و به خاطر دارا بودن اهمیت بسیار توجهات را به سمت نیازهای سیاسی برای قوانین و نهادهایی معطوف ساخته که ورای حاکمیت واحدهای ملی عمل می‌کنند و در این در شرایط به هیچ وجه نهادهای ملی تضعیف نمی‌شود، بلکه بر آنها تاکید می‌گردد (Chasek, 2000, 15-18). در حال حاضر توسعه نیازمند باز اندیشی و ارائه ی تعاریف و معیارهای نوین می‌باشد، چرا که در پارادایم جدید بسیاری از مفاهیم با تعریف جدید خود ملاک اندیشه و عمل هستند. "باز اندیشی توسعه" با موانع عدیده‌ای روبه رو است که مهم ترین آنها وجود رهبران سیاسی و اقتصادی است که تنها خودشان را ملاحظه می‌کنند و توقع دارند کمتر در معرض اعتراض‌های ریشه گرفته از مشکلات و بحران‌های کنونی قرار گیرند، بسیاری از آنها با کاهش نقش دولت‌های ملی در فرایند جدید توسعه مخالف هستند. توجه به تعامل جنبه‌های خارجی و داخلی، نگرش همه جانبه به ابعاد مختلف فردی، جمعی، کمی و کیفی، پرهیز از تقلیل‌گرایی، تعمیم ندادن الگویی خاص به همه ی جوامع و انتظار دریافت پاسخ یکسان از سوی آنها، کنار رفتن نقش تکتازی دولت، توجه به جنبه‌های غیرسیاسی و افزایش ملاحظات اقتصادی و تجاری مهم‌ترین معیارها در برداشت جدید از توسعه ی سیاسی در عصر جهانی شدن می‌باشند. در نتیجه، می‌توان توسعه ی سیاسی را این گونه تعریف نمود: دگرگونی اساسی روابط قدرت در ابعاد داخلی و خارجی با توجه به روند فزاینده ی رشد فناوری‌های تولیدی، ارتباطاتی و اطلاعاتی در عرصه ی جهانی.

ج - مدیریت توسعه ی سیاسی

در متون علوم اجتماعی منظور از مدیریت توسعه تحول سازمان می‌باشد. به عبارت دیگر تحول سازمان استراتژی رسیدن به توسعه قلمداد می‌گردد و می‌توان گفت این مبحث اغلب در خصوص رشد و توسعه ی اقتصادی - اجتماعی کشورهای جهان سوم بعد از پایان یافتن جنگ جهانی دوم متداول گردیده است. عوامل تولید مانند کار، سرمایه، تکنولوژی، نیروی انسانی و منابع طبیعی در سازمان تبدیل به کالا و خدمات مورد نیاز جامعه می‌شوند، بنابراین کارایی سازمان موجب تسریع رشد و توسعه ی اقتصادی و رفاه عامه خواهد شد. در واقع توسعه و رشد اقتصادی می‌تواند نتیجه ی افزایش کارایی و بهره‌وری در سازمان‌ها باشد (محمدزاده، ۳-۲، ۱۳۷۷). یکی از این واقعیت‌ها، مقاومت صاحبان قدرت در برابر تغییرات حاصل از مدیریت فرایند توسعه در جامعه و عدم حمایت از استراتژی تحول و بهبود سازمان است. در این رابطه دو راه حل وجود دارد: راه‌حل اول، نشان دادن نارسایی‌های موجود در عملکرد و بازده به افراد ذی‌نفوذ در درون و بیرون سازمان، و تاکید بر نارسایی‌های موجود جهت کسب حمایت لازم برای ایجاد تغییر و تحول است. دومین راه حل، استفاده از گروه‌های حل مشکل، به ویژه در سطح بالای سازمان برای تطبیق تغییر با واقعیت‌های سیاسی و فرهنگی سازمان است. بی‌پرده باید اذعان کرد که اگر تحول موردنظر، مزاحم منافع موجود نخبگان پر قدرت تلقی شود، در برابر آن به شدت مقاومت خواهد شد، در اینجا تطبیق با واقعیت‌ها به این معنی است که بخشی از این منافع در برابر حمایت نخبگان، بدون تغییر باقی بماند. یکی از وظایف گروه‌های مشکل آن است که میزان تغییر را برای نخبگان تبیین کرده و آنها را از ضرورت آن مطلع سازند. می‌توان گفت بهبود عملکرد سازمان‌ها و توسعه‌ی حجم بازدهی آنها به معنی ایجاد منابع جدیدی است که برای نخبگان نیز به اندازه‌ی سایر اعضای سازمان مطلوبیت دارند. از مسائل قابل توجه در بحث مدیریت توسعه در قالب مدرنیته می‌توان به مشکلات فراروی مدیریت توسعه اشاره کرد، مهم‌ترین این مشکلات کمبود منابع انسانی، مهارت تشکیل گروه‌های حل مشکل، مهارت مدیریت و مهارت‌های فنی می‌باشند (همان، ۳۵۵-۳۵۶). مبحث مدیریت توسعه اغلب در چهارچوب سازمانی و معطوف به دیدگاه‌های عصر مدرنیته مطرح می‌باشد. این مفهوم نیز بسیاری دیگر از مفاهیم با توجه به دیدگاه‌های فرامدرن و عصر جهانی شدن با برداشت‌های متفاوتی رو به رو شده است و در بحث از مدیریت توسعه و مدیریت توسعه ی سیاسی با اصطلاح‌های متفاوتی مانند مدیریت جدید حکومتی (Governance)، مدیریت جدید حکومتی جهانی (Global Governance)، سیاست‌گذاری اجتماعی (Social Policy Making) و مدیریت جدید حکومتی صنفی (Corporate Governance) مواجه می‌شویم (Dunning, Ibid, 73-79). امروزه، تقاضای فزاینده‌ای برای اطلاعات وجود دارد و

اطلاعات در حال جایگزین شدن به جای حاکمیت به عنوان منبع قدرت حکومت می باشد. در سطح اجتماعی فناوری شبکه ارتباطات جهانی و جهانی شدن کار حکومت ها را برای جمع آوری مالیات ها و رو به رو شدن با تقاضای شروع شهروندان در خصوص خدمات عمومی دشوار کرده است (Andrew & Nada, Kakabadse, 2001, 10). سیاست گذاری اجتماعی، که به طور سنتی و معمول در چهارچوب حاکمیت دولت ها قابل بحث بوده، چهارچوبی فراملی و جهانی یافته است و مدیریت فعالیت اقتصادی شکل جهانی یافته است. مهم ترین عوامل اثرگذار در این فرایند کاهش نسبی قدرت حکومت های ملی و فراملی شدن (Supernationalization) در سه سطح تنظیم، توزیع مجدد و ایجاد قدرت است (Hurrell & Woods, Ibid, 211-213). نکته ی دیگر پیرامون مدیریت توسعه ی سیاسی و فرایند سیاست گذاری اجتماعی، اجتماعی کردن سیاست جهانی است (Chasek, Ibid, 5-15). یکی دیگر از جنبه های مدیریت توسعه در عصر جهانی شدن، مدیریت جدید حکومتی صنفی (Corporate Governance) * است و منظور از آن ارتباط بین شرکت کنندگان در تعیین جهت و اولویت شرکت ها است و مهمترین شرکت کنندگان سهامداران، مدیریت و هیأت گردانندگان (هیأت عامل) می باشند (Monks & Minow, 1995, 7-8). هالی و ویلیامز در سال ۱۹۹۶ به نمایندگی از OECD مدل های چهار گانه شامل مدل ساده ی مالی، مدل نظارتی، مدل مشروط و مدل سیاسی را مطرح کرده اند. واژه ی اصلی در مبحث مدیریت توسعه در عصر جهانی شدن واژه ی (Governance) ** است و دارای معانی مختلفی می باشد. در ابتدا واژه ی مزبور یک عمل و یا یک سازماندهی را معرفی می کند و یا یک فرایند و نهاد را به ذهن می رساند و سپس با دسته بندی های کلی شامل همه ی اشکال مدیریت مبادله و حکومت محلی مربوط می شود و به شکل خاص شبکه ی مبادله ای است که بین سلسله مراتب ها و بازار و نیز نهادهای کوچک محلی قرار دارد. توجه به این مطلب اهمیت دارد که این مفهوم از دو زمینه ی متمایز از یکدیگر ریشه می گیرد، از یک طرف علم اقتصاد و مدیریت، و از طرف دیگر علوم سیاسی، و نیز با تعاملات بین اشکال و سطوح مختلف تقسیم های اداره ی فناوری ها و الگوهای اداره ی امور اجتماعی مربوط می باشد (Coutard, 1999, 2). اصطلاح Governance در سال ۱۹۹۶ توسط مدرسه ی حکومت موسسه ی جان اف. کندی آمریکا وابسته به دانشگاه هاروارد به کار رفت و عبارت از پروسه ای است که در آن عناصر موجود در جامعه قدرت و اقتدار را در دست دارند و در تصمیم هایی که مربوط

* این اصطلاح را می توان مدیریت جدید حکومتی صنفی ترجمه کرد.

** در این مقاله واژه ی مزبور به معنی مدیریت جدید حکومتی استفاده می شود. ولی برخی آن را حکومت داری تعریف کرده اند که چون در این صورت تفاوت آن با واژه ی Government نشان داده نمی شود لذا اینجانب مدیریت جدید حکومتی را ترجیح داده ام.

به زندگی جمعی است نفوذ و اثربخشی می‌نمایند و همچنین در رابطه با توسعه‌ی اجتماعی و اقتصادی موثر می‌باشند (Kakabadse, Ibid, 16). در حالی که اغلب قانون‌گذاری‌های اقتدارآمیز توسط ساختار رسمی حکومت انجام می‌شوند، در این پروژه نگاهی متفاوت وجود دارد و به نقش ساختار رسمی مانند انجمن‌ها یا مؤسسات صنعتی و یا بازار رجوع می‌شود. پس می‌توان گفت، مدیریت جدید حکومتی جایی است که حکومت وجود ندارد. در این نگاه بازار و حکومت در نقطه‌ی مقابل یکدیگر و رقیب فرض می‌شوند. در این پروژه معیارهای اقتصادی در مقابل معیارهای غیراقتصادی و بازار در مقابل حکومت قرار می‌گیرد و شعار مهم این است: حکومت خوب وقتی است که بازار حکم می‌کند *Governing well when markets rule* (Donahue & Nye, Ibid, 2-8) در نتیجه می‌توان، مدیریت توسعه‌ی سیاسی را فرایند هدایت نمودن شکل بندی روابط قدرت در جامعه، با توجه به روند فزاینده‌ی رشد فناوری‌های تولیدی، ارتباطاتی و اطلاعاتی در عرصه‌ی جهانی تعریف نمود.

د - بحران

اصطلاح بحران برگردان واژه‌ی «Crisis» است که خود مأخوذ از یک واژه‌ی طبی یونانی می‌باشد. این کلمه عموماً در ذهن یک وضعیت غیرعادی، اضطرابی، وحشت‌انگیز، مصیبت‌بار، خشونت‌آمیز و سرنوشت‌ساز را تداعی می‌کند. (کاظمی زند، ۱۳۷۶، ۵۲) در حوزه‌های مختلف علوم سیاسی، مفهوم بحران با معانی گوناگون چون پریشانی، وحشت، فاجعه، خشونت بالقوه و بالفعل، و یا به عنوان نقطه‌ی عطفی در تحلیل‌های تصمیم‌گیری به کار گرفته شده است. در حوزه‌ی نظام‌های تطبیقی سیاسی از جمله موضوع نوسازی و توسعه‌ی سیاسی، مفهوم بحران توسط بایندر و آلموند با معاضدت همکارانشان در دو اثر معروف «بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه‌ی سیاسی» و «بحران، انتخاب و تغییر» به کار گرفته شد، این دو اثر ارائه‌کننده‌ی چهارچوبی از تفکرات و توسعه‌ی سیاسی بود که به تئوری بحران معروف شده است (سیف زاده، همان، ۱۷۱) در بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه‌ی سیاسی، بحران تغییری است که به بعضی نوآوری‌های حکومتی و نهادینه سازی نیاز دارد، مشروط به این که یا نخبگان حاضر نباشند به طور جدی به از دست دادن موقعیت خود خطر کنند یا بنا باشد که جامعه به حیات خود ادامه دهد (پای و دیگران، ۴۶۳، ۱۳۸۰)

آلموند در کتاب «بحران، انتخاب و تغییر» می‌گوید توسعه‌ی سیاسی حاکی از ظرفیت رو به تزاید نظام سیاسی در فائق آمدن بر بحران‌ها می‌باشد (سیف زاده، همان، ۱۸۴) بر این اساس منشا بحران بروز تناقض و ناهمانگی بین شاخص‌های توسعه می‌باشد و مدیریت توسعه‌ی سیاسی در توانایی هیات حاکمه در کنترل تناقض‌ها و ناهمانگی‌های مزبور خلاصه می‌شود.

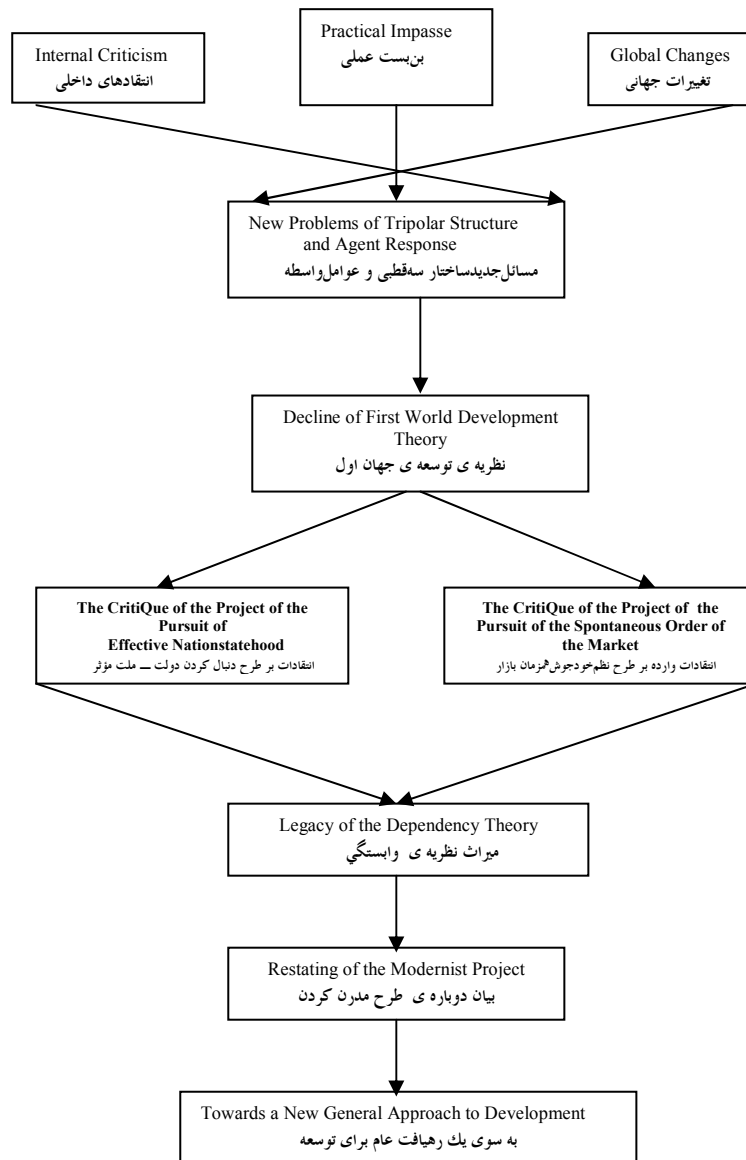
والرشتاین بحران را موقعیتی می‌داند که نظامی تاریخی تا حدی تکامل یافته است که در آن تأثیرهای انباشتی تناقض‌های داخلی «حل» معضلات نظام را از طریق برقراری تعدیل در الگوهای نهادی جاری غیرممکن می‌سازد. بحران موقعیتی است که اضمحلال نظام تاریخی موجود حتمی است. بنابراین، افراد و واحدهای نظام را با انتخاب تاریخی راستین مواجه می‌سازد که چه نوع نظام تاریخی جدیدی باید ایجاد یا خلق کرد؟ وی درباره ی منشا بحران می‌گوید سرچشمه ی بحران تراکم تناقض‌های داخلی است و نظام باز تولید خود را به صورت همان نظام قطبی غیرممکن یافته است و خواهد یافت. این تناقض‌ها ریشه در فرایندهای اقتصادی دارند که منجر به اتخاذ راه‌حلی برای رفع مشکلات کوتاه مدت می‌شود که به نوبه ی خود به وجود آورنده ی مشکلات دراز مدت و نیز ریشه در فرایندهای سیاسی - فرهنگی دارند. (رک: والرشتاین، ۱۳۷۷). از دیدگاه کوهن در «ساختار انقلاب‌های علمی» بحران وقتی رخ می‌دهد که در عرصه ی علوم اجتماعی پارادایم‌های جدید جایگزین پارادایم‌های قدیمی می‌شوند. وی تاریخ را گورستان پارادایم‌ها قلمداد می‌کرده است. با این وصف می‌توان گفت جهانی شدن و روش فرانوگرایی خود پارادایم جدیدی به دست می‌دهد که در آن بسیاری از مفاهیم دچار اختلال، بحران و سرانجام برخورد از تعریف جدید می‌گردند. (رک: کاظمی زند، ۱۳۷۴). بحران‌های مورد اشاره در چهارچوب مدرنیته تعریف شده اند و در قالب فرامردن و تحولات عصر جهانی شدن نیز با تعریف متفاوت روبه رو می‌شوند. بحران توزیع با توجه به ارتباطی که با قدرت سیاسی و شکل‌بندی‌های متنوع از آنها در دوره‌های مختلف تاریخ تاکنون و نیز رابطه ی تنگاتنگ مقوله ی قدرت سیاسی با توسعه ی سیاسی و مدیریت توسعه ی سیاسی دارد و این که در قالب فرامردن و تحولات عصر جهانی شدن این مفاهیم در پارادایم جدید با برداشت نوین رو به رو می‌شوند. برتران بدیع معتقد است «بحران توزیع» به شیوه ی قدرت‌های حکومتی در توزیع کالاها، خدمات و ارزش‌ها در جامعه مربوط می‌شود. این بحران از الزام حاکمیت بین گروه‌های مختلف اجتماعی، از تصمیم به تعیین اولویت‌ها در زمینه ی نیازهای مطرح شده و از شیوه ی توزیع کارآمد و منصفانه نشأت می‌گیرد. (بدیع، ۶۳، ۱۳۷۶) اهمیت توزیع در فرایند نوسازی و توسعه ی سیاسی به حدی است که برخی از محققان علوم سیاسی، سیاست را توزیع اقتدارآمیز ارزش‌ها توصیف کرده‌اند در این فراگرد باید دید که قدرت نظام از چه طریقی در جهت توزیع منابع، خدمات و ارزش‌های جامعه به کار می‌رود و چه گروه‌ها و بخش‌هایی از جامعه از فعالیت‌های نظام بهره‌مند می‌شوند. «ایستون» نظام سیاسی را مجموعه‌ای از کنش‌های متقابل می‌داند که از طریق آن ارزش‌ها، خدمات و کالاها بر حسب قدرت معتبر میان بخش‌های گوناگون جامعه توزیع می‌شوند. (قوم، ۱۸۰، ۱۳۷۴). در نگرش منظومه‌ای بحران‌ها، به این مطلب توجه شده است که اختلال در نظام تکامل توسعه و

نوسازی جامعه در قالب دیدگاه‌های مدرنیته، باعث بروز بحران توزیع و زمینه ساز حدوث بحران‌های دیگر می‌شود. (کاظمی زند، همان، ۵۵-۵۸). تمامی این بحران‌ها و ویژه بحران توزیع، در نهایت به فقدان مدیریت مناسب در بخش قدرت سیاسی منتهی می‌گردند، به عبارت واضح‌تر می‌توان گفت چنانکه تعامل صحیح میان رابطه‌ی قدرت و اقتدار در یک جامعه وجود داشته باشد، آن‌گاه بخش‌های مختلف شامل عرصه‌ی عمومی جامعه، حکومت، خانواده و فرد به سهم معینی از ارزش‌های مادی و معنوی خواهند رسید. مدیریت توسعه‌ی سیاسی فرایندی است که در صورت موجودیت یافتن آن، بحران‌های مزبور منتفی خواهد شد.

۵- رهیافت توسعه‌ی پایدار (Sustainable Development Approach)

در روند جهانی شدن رهیافت‌های توسعه‌ی متحول شده، چرا که این تغییر و تحول تابعی از دگرگونی در علوم اجتماعی و نظریه‌های اجتماعی است. مطالعه‌ی این فرایند از یک سو، بستگی به ماهیت نظام صنعتی و سرمایه‌داری جهانی دارد، و از سوی دیگر، به چگونگی واکنش گروه‌های خاص به محدودیت‌ها و فرصت‌های موجود در این نظام مرتبط می‌باشد. پرستون، شکل‌گیری رهیافت جدید از توسعه را در قالب فرامدرنیسم و تأثیرات روند جهانی شدن در یک مدل خلاصه کرده است. نگرش فرامدرن به توسعه، که تحت تأثیر فرایند جهانی شدن شکل گرفته است، از طریق تحولی که در منطق نظریه‌سازی برای توسعه ایجاد می‌کند و این تحول تابعی از تحول عام در علوم اجتماعی فرامدرن است هم از عوامل داخلی و هم از عوامل خارجی نشأت می‌گیرد. عواملی چون انتقادهای داخلی، بن‌بست‌ها و موانع عملی، تغییرات جهانی، مشکلات سه‌جانبه‌گرایی، ضعف نظریه‌ی توسعه‌ی جهان اول، تضعیف موقعیت دولت-ملت، مخالفت با روند خود جوش بازار، میراث نظریه‌ی وابستگی، بازاندیشی از مفهوم مدرنیته و نگرش انتقادی به آن زمینه‌ساز حرکت به سمت رهیافت جدیدی برای توسعه از دهه‌ی ۹۰ قرن گذشته تا امروز می‌باشند (Preston, 1996, 317). قابلیت توسعه‌پذیری، امکانات توسعه، زیر ساخت‌های جامعه و میزان تعامل واحدهای سیاسی در حال توسعه با واحدهای سیاسی توسعه یافته در امر ارزیابی توسعه یافتگی دخالت دارند (حاجی میرعب، ۱۳۸۰، ۵۵). از سوی دیگر، به دلیل وقوع تحولات مهم در عرصه‌ی سیاست و اقتصاد جهانی و نیز گسترش بی‌سابقه‌ی رسانه‌های جمعی، آگاهی انسان نسبت به محیط پیرامون ارتقا یافته است. این افزایش آگاهی، خود را در اشکال مختلف نمایان ساخته که محیط زیست یکی از آنها است. این امر، دولت‌ها را وادار کرده تا در برنامه‌ریزی‌های خود برای توسعه، پایداری را مد نظر قرار دهند. بنابراین، توسعه‌ی پایدار در عصر جهانی شدن، باعث شده تا این مفهوم از چهارچوب مرزهای ملی فراتر رفته و ابعادی جهانی به خود گیرد به همین خاطر دولت‌ها

علاوه بر نیروهای داخلی، از طرف نیروهای خارجی نیز برای پایبندی به توسعه ی پایدار تحت فشار قرار می‌گیرند. قبل از جهانی شدن، حفظ دولت ملی و مصون ماندن آن از بحران‌های گوناگون یک فضیلت بود. تحت این شرایط، به واسطه ی حاکم بودن پارادایم رئالیسم بر قدرت نظامی، عقلانیت و بازیگری منحصر به فرد دولت در سیاست بین‌الملل تأکید زیادی می‌شد درحالی که در فرایند جهانی شدن این نوع نگاه به توسعه به منزله ی ناقص دیدن جهان تلقی می‌گردد. براین اساس، علاوه بر دولت به عنوان بازیگر اصلی، سایر بازیگران قومی، مذهبی، نژادی، زبانی و جز اینها در جامعه حضور دارند. توسعه ی پایدار اهرمی است که کشورهای صنعتی و به خصوص موسسات مالی تحت نفوذ آنها، نظیر صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، با توسل به آن می‌کوشند کشورهای جهان سوم را در زمینه‌های دیگر تحت تأثیر قرار دهند. در اغلب کشورهای جهان سوم شاهد دولت‌های اقتدارگرایی هستیم که عرصه را بر بازیگران دیگر تنگ می‌کنند. دولتی شدن توسعه ی پایدار سبب می‌شود که مطالبات نیروهای اجتماعی در توسعه ی پایدار تجلی نکند و در نتیجه توسعه ی پایدار هم تحت کنترل و هدایت دولت قرار گیرد. اما این به آن معنا نیست که در آینده بین دولت‌های جهان سوم و سازمان‌های غیرحکومتی موجود در این کشورها تعارض به وجود نخواهد آمد. رهیافت توسعه‌ی پایدار مدعی است که بهبود واقعی در کشورهای جهان سوم ممکن نیست، مگر این که استراتژی‌های زیست محیطی پایدار بوده و با ارزش‌ها و نهادهای اجتماعی سازگار باشند و مشارکت خودجوش را مورد تشویق قرار دهند. (Emmerij, 1997, 11-12). کشورهای عضو OECD برای گسترش موافقت‌نامه‌های چند جانبه در رابطه با سرمایه‌گذاری مانند Foreign Direct Investment (FDI) و Multilateral Agreement on Investment (MAI) بسیار تلاش کرده‌اند و کشورهای آمریکای لاتین از پیشروان الحاق به این موافقت‌نامه شمرده می‌شوند. هدف OECD این است که MAI از یک چهارچوب جهانی برخوردار شود و البته با اساس و محور قرار گرفتن استانداردهای بالا و اصول سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی FDI. امروزه کشورها برای تحقق اصول FDI با یکدیگر به رقابت می‌پردازند و به رغم مخالفت‌ها در داخل کشورهای توسعه یافته، دارای چهارچوبی جهانی می‌باشد.



مدل پرستون برای توسعه (Preston, 1996, 317)

نتیجه

در جهانی که زندگی می‌کنیم، همه ی پدیده‌های آشکار و نهفته رو به سوی تحول و دگرگونی دارند. نهادها و مبانی رفتاری بشر به واسطه ی تحولات و تغییراتی که در حوزه ی فرهنگ، فناوری و علم به وقوع پیوسته دستخوش تغییر قرار دارند و فرقی نمی‌کند که جهانی شدن را با تأکید بر روابط قدرت، فناوری، رقابت و منازعه میان کشورها یا مبادله ی اطلاعات و فناوری‌های مرتبط با آن و یا هر چیز دیگر تعریف کرد. قدرمسلم این است که تمامی این جنبه‌ها به گونه‌ای در شیوه ی برداشت‌ها و درک مفاهیم اثر بخش هستند. جهانی شدن نقطه ی اتصال نوگرایی با فرانوگرایی است، هم به گذشته نظر دارد و هم به نوآوری علاقمند می‌باشد و به خاطر چهارچوب خاص خود به آینده هم توجه می‌کند. پدیده‌ای چند بعدی است و سطوح مختلفی را دربرمی‌گیرد. این فرایند، موجب ایجاد دگرگونی در بسیاری از مفاهیم موجود در حوزه ی علوم اجتماعی و سیاسی شده و اغلب الگوهای تجزیه و تحلیل را دستخوش نوسان کرده است، روابط قدرت را تغییر داده و پارادایم توسعه را برمبنای مدیریت قدرت به گونه‌ای متفاوت از آنچه که تا دهه ی ۱۹۹۰ میلادی حاکم بوده مطرح می‌کند، پس می‌توان توسعه ی سیاسی را توسعه‌ی قدرت سیاسی دانست و مدیریت توسعه را هم مدیریت قدرت تلقی کرد. مهم‌ترین معیارها، توجه به تعامل جنبه‌های خارجی و داخلی، نگرش همه جانبه به توسعه در ابعاد فردی، جمعی، کمی و کیفی (رهیافت توسعه‌ی پایدار)، پرهیز از تقلیل‌گرایی، پرهیز از تعمیم‌الگویی خاص به همه‌ی جوامع، کنار رفتن نقش تکتنازی دولت در توسعه، توجه به مسائل غیرسیاسی، افزایش ملاحظات اقتصادی و تجاری و انتظار دریافت پاسخ‌های گوناگون به راه‌حل‌های توسعه از طرف جوامع مختلف می‌باشند. در نتیجه، لازم است از قالب نوگرایی خارج شده و با شیوه‌ای متفاوت به مفاهیم، معیارها، الگوها و پدیده‌های سیاسی و اجتماعی نگریست. خاستگاه دیگر این تحول، تسری یافتن روش فرانوگرایی برای مطالعه ی پدیده‌های سیاسی و اجتماعی در عصر جهانی شدن می‌باشد بر این اساس می‌توان خاطر نشان ساخت که جهانی شدن الگوهای رفتاری و هنجاری جدیدی را به وجود می‌آورد که در نتیجه ی آن ارزش‌های عصر نوگرایی با تردید و ابهام روبه‌رو می‌شود. دولت که زمانی تجلی عالی‌ترین نهاد اجتماعی بود، بخش عمده‌ای از سهم خود نسبت به قدرت و بسیاری از نقش‌ها و اختیارات خود را هنگامی واگذار می‌کند که سایر نهادها و بخش‌های اجتماعی آن را احراز می‌نمایند، وقتی که رابطه‌ی الزام و آمریت به اراده و اختیار تبدیل می‌شود و در شرایطی که مشروعیت مبنای ذهنی و انتزاعی خود را از دست می‌دهد و با عامل عینی و ملموسی چون کارآمدی پیوستگی پیدا می‌کند، به یقین باید انتظار تغییر و تحول در روابط قدرت در ابعاد، سطوح، عوامل و نهادهای مختلف نظیر جامعه‌ی مدنی، شهروندی، جنبش‌های اجتماعی جدید

و چگونگی مدیریت بر حکومت را در ذهن پروراند. در این فراگرد، پدیده‌ی جهانی شدن و پارادایم جدیدی که متأثر از روش فرانوگرایی است جایگزین پارادایم‌های سابق می‌شود. فرانوگرایان، نظریه‌های توسعه‌ی سیاسی در قالب نوگرایی را «تقلیل‌گرا»، «تعمیم‌دهنده»، «انتزاعی»، «تک خطی»، «همراه با پیش داور»، «مبالغه آمیز»، «کلی‌گو»، «بسیار خوش بین یا فوق‌العاده بدبین» و «محدود» می‌دانند و توجه آنها به سبب تداخل سطوح محلی، ملی، فراملی، بین‌المللی در یکدیگر و ایجاد یک «سطح تحلیل جهانی» در توسعه، شیوه‌ای دقیق‌تر از اسلاف نظریه پردازشان می‌باشد. توسعه فرایندی مدیریت‌پذیر است و مؤید این مساله فراوانی نظریه‌ها و دیدگاه‌هایی است که هنگام مرور نمودن ادبیات توسعه با آنها برخورد می‌کنیم. جهانی شدن به واسطه‌ی شبکه‌ای گردیدن زندگی سیاسی متأثر از روند فزاینده‌ی ارتباطات و اطلاعات، و به عبارت دیگر نزدیک شدن زمان‌ها و مکان‌ها به یکدیگر، موجب تمرکززدایی از دولت، تجزیه‌ی عناصر شهروندی و تغییر رابطه‌ی قدرت و اقتدار شده به گونه‌ای که مبحث نوینی تحت عنوان مدیریت جدید حکومتی در ذیل بحث از مدیریت قدرت گشوده می‌شود، تا از خلال آن به شکل‌بندی جدیدی از روابط دولت، شهروند، نهادهای مدنی، جنبش‌های اجتماعی جدید در راستای رسیدن به رهیافتی جدید برای توسعه نائل شد. صاحب نظران مسائل توسعه، این رهیافت را تحت عنوان رهیافت توسعه‌ی پایدار دنبال می‌کنند.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

- ۱) بدیع؛ برتران؛ (۱۳۷۶)؛ توسعه‌ی سیاسی؛ احمدنقیب زاده؛ تهران: قومس
- ۲) پای؛ لوسین و دیگران؛ (۱۳۸۰)؛ بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه‌ی سیاسی؛ غلامرضا خواجه سروی؛ تهران: پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی
- ۳) تعدادی از نویسندگان؛ (۱۳۸۰)؛ جهانی شدن؛ چالش‌ها و ناامنی‌ها؛ به اهتمام اصغر افتخاری؛ تهران: پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی
- ۴) چاندوک؛ نیرا؛ (۱۳۷۷)؛ جامعه‌ی مدنی و دولت؛ فریدون فاطمی و وحید بزرگی؛ تهران: نشر مرکز.
- ۵) حاجی میرعرب؛ مهرداد؛ «معمای زمان در توسعه»؛ رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی؛ دانشگاه شهیدبهشتی؛ ۲؛ (بهار ۱۳۸۰)
- ۶) رجایی؛ فرهنگ؛ (۱۳۸۰)؛ پدیده‌ی جهانی شدن-وضعیت بشری و تمدن اطلاعاتی؛ عبدالحسین آذرنگ؛ تهران: نشر آگه
- ۷) سو؛ آوین؛ (۱۳۷۸)؛ تغییر اجتماعی و توسعه؛ محمودحبیبی مظاهری؛ تهران: پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی
- ۸) قوام؛ سیدعبدالعلی؛ (۱۳۸۰)؛ چالش‌های توسعه‌ی سیاسی؛ تهران: قومس
- ۹) قوام؛ سیدعبدالعلی؛ (۱۳۷۴)؛ نقد نظریه‌های نو سازی و توسعه‌ی سیاسی؛ تهران: دانشگاه شهیدبهشتی
- ۱۰) قهرمان پور؛ رحمن؛ «جهانی شدن و توسعه‌ی پایدار در کشورهای در حال توسعه»؛ رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی؛ دانشگاه شهیدبهشتی؛ ۳؛ (بهار ۱۳۸۱)
- ۱۱) کاظمی زند؛ سیدعلی اصغر؛ (۱۳۷۶)؛ بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر؛ تهران: قومس
- ۱۲) کیویستو؛ پیتر؛ (۱۳۷۸)؛ اندیشه‌های بنیادی در جامعه‌شناسی؛ منوچهر صبوری؛ تهران: نشر نی

- ۱۳) لاتوشه؛ سرژ؛ غربی سازی جهان؛ فرهاد مشتاق صفت؛ تهران: سمت
- ۱۴) محمدزاده؛ (۱۳۷۷) عباس؛ مدیریت توسعه؛ تهران: سمت
- ۱۵) معینی علمداری؛ جهان گیر" پست مدرنیسم؛ حقیقت نظریه ی سیاسی"؛ اطلاعات سیاسی - اقتصادی؛ موسسه ی اطلاعات؛ ۱۴۳-۱۴۴؛ (۱۳۷۸)
- ۱۶) والرشتاین؛ امانوئل؛ (۱۳۷۷)؛ سیاست و فرهنگ در نظام متحول جهانی؛ پیروزایزدی؛ تهران: نشر نی
- ۱۷) هانتینگتون؛ ساموئل؛ (۱۳۷۰)؛ سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی؛ محسن ثلاثی؛ تهران: نشر علم

ب. خارجی

1. Axtmann, Ronald (1998), **Globalization and Europe**, Washington: Printer
2. Chasek, Pamela S. (2000) , **The Global Environment in the 21st Century**, Japan: UN University Press
3. Coutard, Oliver (1999), **The Governance of Large Technical Systems**, London & New York: Rout ledge
4. Donahue, John & Joseph Nye JR (2001), **Governance amid Bigger and Better Markets**, London & New York: Rout ledge
5. Dunning, John (1995), **Government, Globalization and International Business**, London: Oxford University Press
6. Elsenhaus, Hartmut (1991), **Development and Under- Development**, London: Sage
7. Emmer ij, Louis (1997), **Economic and Social Development in the 21st Century**, Washington: Johns Hopkins University Press
8. Hurrel, Andrew & Nag ire Woods (1999), **Inequality, Globalization and World Politics**, London: Oxford University Press
9. John, Theodore H & Stephen Mc B ridge & John Wiseman (2000), **Power in the Global Era**, Great Britain.
10. Kakabadse, Andrew & Nada (2001), **The Geopolitics of Governance**, London and New York: Rout ledge
11. Matsushita k (2001), **Environment in the 21st century and New Development Pattern**, London: Klumer Academic Publishers
12. Monks, Robert A.C. & Nell Minow (1995), **Corporate Governance**, London: Oxford University Press
13. Preston P.W. (1996), **Development Theory**, UK & U.S.A: Black Well Publishers
14. Seligson Mitchell A. & John Passé Smith (1998) **"Development and Under-Development"** Lynne Rienner Publishers, U.S.A.
15. Upchurch, Martin (1999) **"The State and Globalization"** London